

دکتر رضا آیرملو  
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپیای انقلاب ۱۳۵۷"  
(و عواقب روانی-اجتماعی آن)

## اتوپیا‌های بی طبقه توحیدی

دیدیم که کمونیسم، در اصل، بیان‌کننده ایده‌آل‌های عدالتخواهانه مردم شهرنشین است و مشخصاً بر روی ستم و نابرابری‌های جامعه سرمایه‌داری ساخته و پرداخته می‌شود. این بود که همراه با تحولات جامعه شهری در ایران، "الگوهای ایرانی‌شده جامعه اتوپیائی کمونیستی- سوسیالیستی" هر چه بیشتر با محتوای مدینه فاضله آخرالزمان در هم آمیخت و با آرزوهای اتوپیائی آن به همسویی رسید. این در هم آمیختگی همچنین محتوای جوامع اتوپیائی شیعیان را تغییر داد و به بروز اشکال جدید جوامع آرمانی و اتوپیائی اسلامی- شیعی منجر شد.

از سویی "ایده‌آل‌های سنتی شیعیان ایران" (همچون عدل علی) تا به حدی از سوی جویندگان "جامعه ذهنی کمونیستی-سوسیالیستی ایرانی" خودی گردیدند که کمونیست‌های ایرانی، برای بیان طلب‌های اجتماعی- سیاسی خود آشکارا به نام بانیان جوامع شیعیان استناد می‌کردند<sup>۶۵</sup>. و نمایندگان مدینه‌های فاضله اسلامی- شیعی را به عنوان قهرمانان سوسیالیسم مورد تکریم و تأیید قرار می‌دادند.

و از سوی دیگر، "جامعه ایده‌آلی آخرالزمانی" نیز از تاثیر "جامعه ایده‌آلی کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی" بی‌نصیب نماند و رفته رفته، تصورات و انتظاراتی را خودی کرد که ماهیتاً کمونیستی- سوسیالیستی بودند. قشرهای مذهبی از لایه‌های میانی شهری، به خصوص جوانان و تحصیل‌کردگان، - به دلایلی که در بحث مربوط به همخوانی ایده‌آل‌های کمونیستی و سوسیالیستی با مردم طبقه متوسط شهری عنوان شد-

در نوک این پروسه پیشرونده جای داشتند. آنان بیش از سایرین، از معماری مدینه ایده‌آلیستی کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی تاثیر می‌پذیرفتند. در نتیجه، "جامعه آخرالزمانی" متعلق به این اقشار اجتماعی بیش از سایرین رنگ و بوی کمونیستی و طبقاتی به خود گرفت و با آنچه در احادیث قدیمی آمده متفاوت تر شد. تداخل ایده‌آل‌های "جامعه بی‌طبقه کمونیستی-سوسیالیستی ایرانی" در آرزوهای "جامعه اسلامی آخرالزمانی" تا آنجا پیش رفت که بنا به شرایط:

- در جایی به "جامعه صلواتی" منجر گردید، و

- در جایی هم برپائی "جامعه بی‌طبقه توحیدی"،

- جامعه "عدل علی" یا،

- "جامعه مستضعفان"

را به دنبال آورد. این الگوهای ایده‌آلی شیعه‌گری، اشکال جدید "جامعه امام‌زمانی"

---

۶۵ اشاره به دفاع شجاعانه شهید گل‌سرخ‌ی در دادگاه نظامی شاه.

را به نمایش می‌گذاشتند و با طرح های ذهنی اتوپیا‌های ایده‌آلی سابق و سنتی-مذهبی متفاوت بودند. حالا دیگر جوامع اتوپیائی ساخته و پرداخته شده در دوره های قرون وسطای اسلامی، جای خود را به آرزوهای ذهنی " طبقات میانی و پائین جامعه سرمایه داری در حال توسعه ایران" داده بودند، و ذهنیات عرضه شده بیشتر رنگ و بوی شهری و امروزی را به خود گرفته بودند، تا همچون گذشته، حال و هوای جامعه فنودالی و روستائی و آرزوهای دوره‌ها و مناطق ماقبل سرمایه‌داری را. در تداوم این پروسه دگرگونی، جامعه ایده‌آلی اسلامی جدید، این بار با معماری مدرن خود،

- یعنی "بنیادگرانی‌نو" ۶۶-.

همچون پاسخ به انتظارات مردم شهرنشین ایران بر پا ایستاد، و مردم شهرنشین ایران را به سوی اسلام و "بنای جدید مدینه فاضله آخرالزمانش" فرا خواند.

\*\*\* ۶۷ \*\*\*

بدین وسیله، بنای "اسلام بنیاد گرای آخرالزمانی" به آرمان ذهنی بخشی از مردم عمدتاً "جامعه شهری ایران،

- که نسبت به دیکتاتوری سیاسی و ستم طبقاتی سیستم حاکم آگاهی یافته بودند-

تبدیل گردید. و به صورت یک "نهاد اتوپیائی و ایده‌آلی بازسازی‌شده" وارد منازعات طبقاتی جامعه شهری شده، در جریان کشاکش بین اقشار و طبقات جدید جامعه شهری ایران، شکل مادی به خود گرفت. بدین ترتیب، "ایده‌آل ذهنی اسلام بنیادگرا"، بسیاری را برای پیشبرد "اتوپیای انقلاب"،

- انقلابی که می‌بایست راه را برای برپائی اتوپیای مشترک ایرانی (چه اتوپیا‌های کمونیستی-سوسیالیستی یا "امام زمانی") هموار سازد-

به حرکت در آورده، وارد صحنه مبارزات سیاسی کرد.

- تحول فلسفی ایده‌آل های شیعه‌گری

این چگونگی، در عین حال، به "جامعه فاضله آخرالزمانی" جنبه بشری و زمینی

---

۶۶ پدیده ای که به خاطر جهت گیری به سوی برقراری بنیادهای اولیه اسلامی، "بنیادگرانی یا فوندامنتالیسم" نام دارد. این ویژگی به سبب آنکه به استقرار جامعه اولیه اسلامی در شرایط جامعه مدرن شهری امروزی نظر دارد، با بنیادگرانی دوره‌های پیشین فرق می‌کند، و به همین علت با عنوان بنیادگرانی "نو" مشخص می‌شود.

۶۷ به توضیح شماره ۶ پایان کتاب، تحت عنوان "فوندامنتالیسم یا بنیادگرانی‌نو" مراجعه و سپس مجدداً از ابتدای این پاراگراف مطالعه شود.

داد و آنرا از اختیار خدا و موجودات آسمانی و فراتر از انسان در آورده، در اختیار انسان و عمل و مبارزه او گذاشت. از آن پس، دیگر وظیفه انسان مسلمان شیعه، این نبود که "تقیه" کند و آرزوها و رویاهای خلوت تنهائی خود را به اشکال و شیوه های مختلف پرده‌بوشی کرده، از دیگران بپوشاند. او دیگر احتیاجی هم نداشت تا برای راضی کردن خداوند به ظهور امام زمان، دست تضرع و تمنّا به سوی آسمان بگشاید و با خواندن اوراد مذهبی و تکرار تضرع و بندگی، و سجده و خاکبوسی، از گردش چرخ فلک شکایت کرده، تحقق "جامعه آخرالزمان" را طلب کند. او حالا خود را در جریان یک تحویل و تحول قدرت از خدا و مقدسات آسمانی به انسان زمینی می‌یابد، و برای تحقق آن، حتا تا آنجا پیش می‌رود که همچون راسپوتین‌های روسی ۶۸، عالما" و عامدا"، به گسترش ظلم در صحنه عالم یاری

---

۶۸ گریگوری راسپوتین (۱۹۱۶-۱۸۷۲)، یک مرد تاریخی افسانه‌ای هزارچهره (به نظر برخی جاسوس آلمان) که در قیل از انقلاب سرخ شوروی با اقسام حیل به دربار نیکلای دوم پادشاه روسیه راه یافت و با نفوذ مذهبی و سیاسی خود بر نیکلای و همسرش، نقش‌های سیاسی و مذهبی عدیده و مهمی ایفا کرد. او برای پیشبرد تعلیمات خود از کتاب انجیل (عهد جدید)، داستان مردی را تعریف می‌کرد که دو پسر داشت. پسر اول، نافرزدی بود گناهکار و عاصی، و پسر دوم فرزندى بود، مطیع و مهربان. اولی خانه و کاشانه و قوم و طایفه رها کرده بود و به دنبال کار و راه خود بود، در حالی که دومی طبق سنت‌های دیرین در کاشانه پدری ماندگار شده، اجاق خانواده پدری را گرم و روشن نگه می‌داشت. مدت‌ها بدین منوال گذشت تا آنکه پسر اول از کرده خود پشیمان شد و خبر داد که توبه کرده و به خانه و کاشانه پدری بر می‌گردد. پدر از شنیدن این خبر، بسیار خوشحال شد و برای استقبال این پسر رمگم کرده، چنان سنگ‌تمام گذاشت که یک دهم آنرا هم برای پسر دومش نکرده بود. این کار، حسادت پسر دوم را بر انگیخت و باعث سوآلش شد.

پدر، در پاسخ پسرش به داستان چوپان و گوسفندان کتاب مقدس مراجعه، و بدینوسیله توضیح می‌دهد که چوپانها عموماً" گوسفندان مریض و پاشکسته خود را به دوش کشیده و به خانه می‌رسانند تا درمان شان کنند. عین همین، او هم با مهر فراوان خود، در حقیقت دارد پسر رمگم کرده خود را- که گوسفند یا شکسته‌ای بیش نیست- به دوش کشیده، تا به خانه اش برساند و درمان کند. از این رو، کار او نه به معنی برتر شمردن پسر ره گم کرده و نه به معنی کم لطفی و کم محبتی وی به پسر وفادارش است.

راسپوتین، با استناد به اینگونه قصه های کتاب مقدس، این نتیجه را می‌گرفت که ما تا زمانی بنده خوب خدا باشیم، همانند گوسفندان ره‌ای هستیم که هیچ توجه خاصی از چوپان‌مان که خداوند باشد، دریافت نمی‌داریم. اینست که برای جلب توجه خاص خداوند، هیچ راهی نداریم جز آنکه خود را با انجام گناه، به موقعیت آن گوسفند مریض یا شکسته برسانیم. در آن صورت، توجه چوپان ما خداوند نیز به ما جلب خواهد شد، و همچون چوپان مورد مثال، برای یاری به ما، از هیچ حمایتی فروگذار نخواهد کرد.

از این رو، به بیان راسپوتین، باید تا می‌توان گناه کرد و مرزهای اخلاقی و مقررات الهی را زیر پا نهاد تا نظر خداوند جلب گردد و برای نجات بندگان گناهکارش همت گمارده، لطف خاص خود را ارزانی شان کند.

این تعلیمات دینی-سیاسی همه درباریان و اقتشار حاکم روسیه را به راه سقوط و نزول راهنمون شد و

میرساند تا بدین وسیله ظهور امام‌زمان را تسریع کرده، خدا و امام را **مجبور** به اجرای برنامه "ظهور و نجات" سازد. به مفهوم دیگر، تحت پروسه تحولات اجتماعی در ایران، انسان برآمده از طبقه متوسط شهرنشین بر آنست تا در برقراری جامعه فاضله امام‌زمانی به طور مستقیم دخالت کرده، و خداوند را برای صدور دستور ظهور در فشار و در برابر عمل انجام‌شده قرار دهد!

بدین ترتیب، انسان مسلمان شیعه شهرنشین ایرانی در طول دهه قبل از انقلاب اتوپیائی، به خصوص از نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ شمسی (۱۹۶۰ میلادی) و در سطح گسترده‌تری در طول دهه ۱۳۵۰ شمسی (۱۹۷۰ میلادی) به آنجا می‌رسد که **باید دنیای عادل خود را خود بسازد و فردای خود را، خود رقم بزند.** او ناخودآگاه عنوان میکند که:

اگر رأی خالق بر آن است که انسان را برای اعمال او مورد سؤال و جواب قرار دهد و بهشت و جهنم را بر اساس عمل انسان قسمت کند، پس لزوماً باید اختیار و

---

به نزول اخلاقی و زیر پا نهادن مقررات رایج منجر شد. گسترش و عمومیت یافتن فکر و فلسفه راسپوتین، دربار تزار را هرچه بیشتر به مزبله خوش گذرانی‌های رایج دربارها کشانید، و هر چه بیشتر، راه را برای فروپاشی آن فراهم آورد. این بود که دربار تزار قادر به واکنش درست در برابر شرایط سیاسی و اقتصادی آن زمان نشد و تزار روس جان و مال و سلطنتش را فدای تعلیمات انحرافی راسپوتین کرد. راسپوتین نیز خود جان بر سر این کار نهاد و یکسال قبل از انقلاب سرخ به اتهام جاسوسی به نفع آلمان و به شکست کشانیدن روسیه در جنگ جهانی اول، به وسیله جمعی از شاهزادگان کشته شد.

می بینیم که تعلیمات راسپوتین همانند دیدگاهی است که برخی از گروه های اسلامی کشور ما (حجتیه؟) برای تسریع ظهور امام زمان ارائه داده و می‌دهند. از نظر آنان، امام زمان، زمانی ظهور خواهد کرد که دنیا را ظلم و معصیت پر کرده باشد. پس برای تسریع ظهور ایشان از دست بشر هیچ کاری ساخته نیست، جز آنکه در آلوده کردن دنیا و عمق دادن به گناه و جرم و جنایت، فعالانه نقش ایفا کند، و از این طریق،

(از طریق هدف مقدسی که شیوه نامقدسی را طلب می‌کند)

راه را برای ظهور ایشان هموار سازد. توجه داریم که با وجود فساد اخلاقی بی که یک چنین تفکر و طرز نگرشی با خود حمل می‌کند، در اینجا یک عنصر جدید، یعنی عنصر انسانی تصمیم‌گیرنده،

خودنمایی می‌کند. در تحلیل های قبلی شیعه‌گری، انسان جز آنکه انتظار بکشد و دعا بخواند، هیچ اختیاری برای برانگیختن ظهور و نجات نداشت، در حالی که در اینجا، انسان با عمل خود وارد پروسه تصمیم‌گیری الهی می‌شود و در جریان ظهور امام ناجی خود، مستقیماً نقش هدایتی ایفا می‌کند.

استقلال انسان را صحّه بگذارد. این البته ممکن نیست مگر آنکه به جای تسلیم و تبعیت در برابر فرامین و دستورات از پیش تدوین شده خدا، زمین و سرنوشتش را به تمامی در اختیار بگیرد و، بتواند برگزیند، برگزیده شود، و تصمیم گرفته و اقدام کند.

این تغییر فلسفی- مذهبی همچون پیروزی انسان زمینی بر قدرت های آسمانی، برای نسل های جدید لایه های میانی شهرنشین

- لایه های در تلاطمی که تحت شرایط اجتماعی معین، شیفته و مجذوب دگرگونی اجتماعی شده بودند-

چنان عمیق بود، که آنان را در زمینه‌هایی علیه حوزه های سنتی و محافظه کار شیعه گری، همچون قم و نجف، می شورانید. از اینان، برخی برای رسیدن به هدف های سیاسی خود به طرح عناوین تازه ای همچون "اسلام علوی و مستضعفان" دست زدند. و برخی نیز اتوپیای سنتی امام زمانی را با عناوین دیگری همچون "جامعه صلواتی"، "جامعه بی طبقه توحیدی"، "جامعه مستضعفان" و غیره

تزیین کردند. این ابداعات سیاسی-مذهبی در بازتولید اجتماعی- سیاسی این دهه پر تلاطم همچون تفسیری دوباره از "عصر انتظار ظهور امام زمان" عمل کرده، گاهی حتا در برابر تفسیرات و تبلیغات رهبریت رسمی و متون کلاسیک و حوزه‌ای فرقه امامیه و شیعه گری قد علم کردند. این پویش ذهنی، احتمالاً "نطفه های آغازین یک اصلاح دینی ممکن در آینده را با خود حمل می‌کردند".<sup>۶۹</sup>

---

۶۹ برای مطالعه بیشتر ر. ک. به کتاب اینجانب تحت عنوان: "زن و اسلام (علی) شریعتی" به شرح پیشین، و همچنین کتاب "زن در گرداب شریعت" که بعداً منتشر شده است. در این کتابها خواهیم دید که بر خلاف عقیده و باور عمومی، اصلاحگران مذهبی ایران، همچون دکتر علی شریعتی، در مورد زندگی اجتماعی و حقوق زن در جامعه و همچنین حکومت اسلامی پی که می بایست جهت اجرای این وظایف و تقسیم کار جدید بر پا بایستند، در نهایت، همانهایی را طلب میکردند که حوزه نشینانی چون مطهری می‌خواستند. با این تفاوت که این نسل جدید بنیادگرا، به سبب نوع و مکان تحصیلات و پایه های منطق بیانی خود، از کلمات و جملات متفاوت و انشاء روشنفکرانه، و نه حوزه‌ای، بهره می‌گرفتند. این است که اینان خواسته‌های بنیادگرایانه خود را در لفافه‌ای از احساسات پوپولیستی عرضه می‌کردند و به همین خاطر نیز در مقام مقایسه با ملایان درس خوانده در حوزه های اسلامی، متفاوت و اصلاحگر و پروتستان دینی به نظر می‌رسیدند. در واقع، این نورسیدگان، به هنگام ارائه اندیشه‌های آلترناتیو خود، همانی می‌شدند که هر سنت‌گرای بنیادگرا بوده - این هویتی است که اینان میکوشند تا با استفاده از شگردهای کلامی خود از انتظار عمومی مردم مخفی نگاه دارند- به همین خاطر هم هست که اجرای نظریات همه این آقایان، چه شریعتی یا مطهری، جز به برپائی نظامی

جالب است که حتا آیه‌هایی که در این دوره از قرآن نقل می‌شوند، با گزینش‌های سابق فرق می‌کنند، و اکثراً" مربوط به دوره‌هایی اند که اسلام هنوز به عنوان یک دین جدید در مگه، با بود و نبود خود رو به رو بود و راهی جز شورشگری در برابر نظم حاکم و اشاره به علاقه‌ خدای اسلام به آزادی و حکومت مستضعفان نداشت.

بدین ترتیب، در این دوره، فرقه شیعه‌گری بنیادگرا، یک تغییر عمده در معماری "جامعه ذهنی و اتوپییائی آخرالزمان" را تجربه می‌کند. هم از این رو، راه برای ورود لایه‌های جدید مذهبی شیعیان و "امت اسلامی" - از لایه‌های مختلف شهرنشین و به خصوص از شهرهای بزرگ- به صحنه مبارزات اجتماعی هموار می‌شود ۷۰.

## آرمانشهر ملی ایرانی

این دگرگونی ساختاری و معماری جدید "مدینه فاضله ایرانی" در هر دو سویه، (هم در سویه کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی و هم اسلامی-شیعه‌گری) به تغییر زمینه‌های فکری و فرهنگی در هر دو بخش مدرن و سنتی جامعه دامن می‌زند. این نیز به سهم خود همه حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی

---

همچون نظام جمهوری اسلامی امروزی منجر نمی‌شده و نمی‌توانسته بشود. با این وجود، شاید در زمینه‌هایی مهم این نبوده که این آقایان به چه نیت و مقصودی این مفاهیم جدید را به بازار سیاست و مذهب می‌آوردند، بلکه آن بوده که این مفاهیم چگونه در افکار عمومی و از طریق فعالیتهای سیاسی-مذهبی نسل‌های جدید تعبیر و تفسیر شده، و چه راه‌هایی را به دنبال می‌آوردند.

هر چه هست، نگاهی کوتاه به روند موجود و ایست اینگونه تولیدات و حرکات سیاسی- شیعه‌گری در پی بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی نشان می‌دهند که با موفقیت خط ملاما (خط مکتبی حوزه ای) در راه قبضه کردن قدرت دولتی، همراه با ناپدید شدن تنش‌های اجتماعی و سیاسی دوره انقلاب اتوپییائی، امکان تداوم و زاده شدن دیدگاه‌های جدید و متفاوت در درون فرقه شیعه‌گری ایران (حتاً اگر وجود هم میداشت) از بین رفته و به نقطه ایست خود رسیده است.

۷۰ کسی نمی‌داند که آیا اگر استقرار جمهوری اسلامی به این تحولات فکری نقطه پایان نمی‌گذاشت، و اینگونه نظریه‌پردازی‌های اتوپییائی دینی و بازتولید آنها در افکار عمومی نسلهای جدید (همانند نظریه پردازی‌های دینی-سیاسی مجاهدین خلق اولیه در مورد جامعه اسلامی بی طبقه توحیدی) ادامه می‌یافت، آیا امکان زاده شدن دیدگاه‌های نقادانه و پروتستان در درون فرقه شیعه‌گری و محتوای داستان اتوپییائی "ظهور امام زمان" فراهم می‌شد یا نه؟

را در بر میگیرد، و مهم تر آنکه "ایده‌آل‌ها و انتظارات" بخش‌ها و اقشار مختلف جامعه شهری ایرانی را از هر دو سویه اسلامی- سنتی و سکولر- مدرن، به همدیگر نزدیک ساخته، در هم ادغام میکند. در نتیجه، هر دو سو به توصیف‌هایی از "جامعه ایده‌آلی ایرانی" دست میزنند که در ماهیت، شبیه به همدیگرند. از آن پس، "جامعه بی‌طبقه توحیدی" بر همان ایده‌آل‌هایی اشاره می‌کند که "جامعه کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی"، و هر دو به همان انتظاراتی دامن می‌زنند که "جامعه صلواتی امام‌زمانی" یا دوره "حکومت مستضعفان"، - آنجا که پول نفت را "به تساوی" قسمت می‌کنند و در درب خانه‌ها تحویل می‌دهند-

این اتفاق مهم تاریخی، در عین حال، نطفه اتحاد ذهنی-ایده‌آلی مردم شهرنشین ایران در دوره‌های خیزش اتوپیای انقلاب ۵۷ را با خود حمل کرده و می‌پرورد. این تحول ذهنی، همچنین شرایط را برای پیوند حرکت‌های مختلف سیاسی-اجتماعی، - که دیگر همه به "یک اتوپیا و مدینه فاضله ایده‌آلی" می‌انجامند- هموار می‌سازد. این اتفاق، در همان حال، از سوئی انرژی عظیمی را آزاد می‌سازد - انرژی‌یی که دیگر بهشت برین و حوری و غلمان باغ‌های افسانه‌ای آن نمی‌توانند در مردم شهرنشین ایران، که خود را در برابر واقعیت‌های قابل تحقق اقتصادی-اجتماعی می‌یابند و "سیلی نقد را بیشتر می‌پسندند تا حل‌وای نسبه"، ایجاد کند. این مشارکت در یک "اتوپیا و ایدال ملی"، موجب عمیق‌تر شدن "تفاهم ملی" بین سازمانها و نهادهای سیاسی شده، بسیاری را، - یعنی اقشار و طبقات اجتماعی مختلف و گاهی حتا متضاد مذهبی و سکولر، و بهره‌ده و بهره‌کش را- حول این یگانه‌سازی "اتوپیایی و ایده‌آلی ملی" گرد هم می‌آورد.

بدین ترتیب، "جامعه ایده‌آلی ملی ایرانی" برپا می‌ایستد و با شکل‌گیری خود، از سوئی راه ورود لایه‌های گوناگون مردم شهرنشین ایران به صحنه اجتماعی-سیاسی را هموار می‌سازد و، از سوی دیگر، اختلافات و انتظارات گوناگون و حتی گاهی متضاد اقشار مختلف را از دیده‌ها پنهان می‌سازد. اینست که تدارک برای برقراری جامعه اسلامی‌بنیادگرا، - که می‌خواست به نام "حکومت مستضعفین"، روابط و مناسبات قرون وسطائی "جامعه اولیه اسلام" را در شرایط جدید جامعه نیمه سرمایه‌داری و نیمه مدرن



شهرهای ایران بر پا دارد-  
در آغاز، هیچ واکنش مخالفی را سبب نمی‌شود، و انگیزه‌ای برای اختلاف روی  
کلماتی  
- که ظاهراً" و به باور بسیاری، هیچ بار و محتوای مخالفی را حمل نمی‌کردند-  
ایجاد نمی‌کند.